

/

هوشنگ گلشیری چه نسبتی با سینمای ایران داشت؟

دست تاریک، دست روشن

سعید مروتی

«شازده احتجاب» (که هنوز هم منتقدان آن را بهترین داستان بلندی می‌دانند که گلشیری نوشته)، سال 47 توسط انتشارات زمان منتشر شد. یک سال بعد با «قیصر» و «گاو» موج نوی سینمای ایران شکل گرفت و نسل تازه‌ای به میدان آمد که پرداختن به ادبیات معاصر برایش دغدغه بود. در کمتر از 4 سال داستان‌هایی از غلامحسین ساعدی، صادق هدایت، محمود دولت‌آبادی و صادق چوبک توسط کارگردان‌های موج نو ساخته شد.

در چنین حال و هوایی بود که وقتی بهمن فرمان‌آرا سراغ گلشیری آمد تا شازده احتجاب را بسازد، آقای نویسنده به فیلمسازی جوان که در کارنامه‌اش تنها یک فیلم بلند شکست خورده داشت، رخصت داد تا یکی از موفق‌ترین اقتباس‌های ادبی تاریخ سینمای ایران شکل بگیرد؛ موفقیتی که الزاماً نه از کیفیت فیلم که بیشتر محصول بده بستان میان نویسنده و کارگردان بود.

هوشنگ گلشیری هم بهترین داستانش را تقدیم فرمان‌آرای جوان و در آن سال‌ها گمنام کرد، در نوشتن فیلمنامه با او مشارکت کرد و دعوی همیشگی نویسندگان را راه نینداخت و نگفت و نوشت داستانم را خراب کردند.

شازده احتجاب به عنوان یکی از نخستین رمان‌های فارسی که به شیوه جریان سیال ذهن نوشته شده بود، به لحاظ شیوه روایی، فیلم مرسوم و راحتی برای اقتباس نبود. زوال اشرفیت پوسیده، به عنوان جانمایه داستان گلشیری، در رفت و برگشت‌هایی میان حال و گذشته تبلور می‌یافت و طبیعی بود که داستان برای تبدیل شدن به فیلم، هم باید خلاص‌تر می‌شد و هم ساده‌تر. درخشش در جشنواره جهانی تهران و بردن جایزه بهترین فیلم فستیوال، در کنار تأیید منتقدان و تماشاگران، اعتباری را برای شازده احتجاب به ارمغان آورد که هم فرمان‌آرا را به فیلمسازی شاخص بدل کرد و هم بر تعداد خوانندگان داستان گلشیری افزود. چاپ‌های مکرر شازده احتجاب بعد از ساخته شدن فیلم، نشان داد سینما می‌تواند به گسترش مخاطبان ادبیات هم یاری برساند. اگر در مورد «داش‌آکل»، متعصبان به ادبیات هر تغییری که کیمیایی در داستان هدایت داده بود را نقطه ضعف فیلم می‌دانستند، اگر سر فیلم «خاک»، محمود دولت‌آبادی جزو‌های علیه اقتباس سینمایی منتشر و به تغییرات کارگردان اعتراض کرد و اگر در فیلم «تنگسیر»، امیر نادری متهم به عدم درک رمان صادق چوبک شد، درباره شازده احتجاب هیچ کدام از این اتفاق‌ها رخ نداد؛ شاید به این دلیل که فیلم نه از دل رقابت داستان‌نویس و کارگردان که از میان رفاقت بین نویسنده و فیلمساز بیرون آمد و نتیجه آنقدر موفقیت‌آمیز بود که همکاری گلشیری و فرمان‌آرا در فیلم

بعدی هم ادامه یافت. بر خلاف شازده احتجاب که داستانی بلند بود، فیلم «سایه‌های بلند باد» بر اساس داستان کوتاه «معصوم اول» ساخته شد؛ داستانی که روی کاغذ به نظر می‌رسید اصلاً مناسب اقتباس در سینما نیست ولی گلشیری و فرمان‌آرا براساس آن فیلمنامه‌ای نوشتند که نه صرفاً گسترش یافته داستان که بازآفرینی معصوم اول بود. تندباد حوادث سیاسی، سایه‌های بلند باد را قربانی کرد. فیلم قبل از انقلاب به عنوان اثری مارکسیستی و ضد حکومت پهلوی توقیف شد و پس از انقلاب بعد از اکران چند روزه و محدود، به مشکل خورد و برای همیشه به بایگانی رفت. داستان گلشیری و سینمای ایران هم با همین 2 فیلم به پایان رسید.

در دهه 60، گلشیری مقاله سینمایی نوشت (مهمترینش مقاله «داش‌آکل و برزخ کیمیایی» در کتابی که زاون قوکاسیان در نقد و معرفی آثار کیمیایی منتشر کرد)، فیلمنامه «دوازده رخ» را به نگارش درآورد (که جزو کارهای موفق نویسنده‌اش محسوب نمی‌شود) و چند باری کوشش‌هایی صورت گرفت تا داستان‌های گلشیری توسط کارگردان‌های بلندآوازه ساخته شود که این اتفاق رخ نداد. فرمان‌آرا دهه 60 در ایران نبود و وقتی هم بازگشت نزدیک به یک دهه امکان فیلم ساختن نیافت. ظاهراً قراری هم میان کیمیایی و گلشیری با وساطت زاون قوکاسیان برای نوشتن فیلمنامه گذاشته شد که بعد از چند جلسه در نهایت به جایی نرسید. اما مهم‌تر از همه اینها شرایط بود؛ شرایطی که اجازه اقتباس از ادبیات معاصر را نمی‌داد. این شرایط چیزی فراتر از ممیزی‌ها و سیاست‌های سینمایی وزارت ارشاد بود. بستری که از دل آن در کمتر از 6 سال، چندین اقتباس مهم بیرون آمده بود، دیگر وجود نداشت. هم موج نو تمام شده بود و هم مناسبات تغییر کرده بود و دیگر نمی‌شد شازده احتجاب و «دایره مینا» و سایه‌های بلند باد را ساخت. انتهای دهه 70 وقتی فرمان‌آرا سرانجام اجازه کارگردانی دریافت کرد، در «بوی کافور، عطر یاس» اشارات و ارجاعاتی از دوست داستان‌نویسش را در دل فیلم جا داد. کمی بعد گلشیری از دنیا رفت و باز هم دوستش فرمان‌آرا در فیلم‌هایش از او یاد کرد. فرمان‌آرا یکی دوباری هم از پیشنهادهای گلشیری به او برای ساخت فیلم براساس «جن‌نامه» و «دست تاریک، دست روشن» گفت.

جن‌نامه رمانی است که هنوز در اجازه انتشار ندارد و دست تاریک، دست روشن هم داستانی نیست که بشود بدون تغییرات گسترده، به فیلم تبدیلش کرد.

در نهایت باید به همین که روزگاری امکان ساخته شدن 2 داستان اثر گلشیری فراهم شد و یکی از آنها فیلم شاخصی از کار درآمد، دلخوش باشیم. گلشیری این بخت را داشت که دوبار داستان‌هایش آن طور که خودش می‌پسندید به فیلم برگردانده شوند. چنین بختی هرگز نصیب محمود دولت‌آبادی نشد که از اقتباس کیمیایی هنوز ناراضی است و در دهه 60 چندین اثر دیگرش بدون ذکر منبع مورد اقتباس سینماگران قرار گرفتند. از کتاب‌های اسماعیل فصیح و احمد محمود، 2 نویسنده شاخص هم‌نسل گلشیری که آثارشان بسیار پرخواننده‌تر از اغلب آثار خالق شازده احتجاب بود هم یا فیلمی ساخته نشد، یا نتیجه فاجعه‌بار بود (فیلم «آب»).

کارگردانی حبیب کاوش که براساس قصه‌ای از محمود ساخته شد، اعتراض شدید نویسنده را به دنبال داشت.

گلشیری به عنوان نویسنده‌ای که سال‌ها با ممیزی درگیر بود و از دستگاه سانسور در ادوار مختلف آسیب دید، جز شازده احتجاب بقیه آثارش سخت‌خوان و دیرفهم ارزیابی شد، سال‌ها عملاً ممنوع‌القول بود و تعدادی از آثارش هنوز در ایران مجوز انتشار ندارند، دست کم در زمینه ارتباط با سینما، خوش‌اقبال بود.



فرامرز قریبیان در نمایی از «سایه‌های بلند باد» اقتباس از داستان «معصوم اول» نوشته گلشیری